

رنک فارسی بخشیدن به کلمه‌های بیگانه



یکی از موضوعهایی که تحقیق در آن به لغت و دستور زبان فارسی کمکی بسزا می‌کند، تصرفهای فارسی‌زبانان در کلمه‌هایی است که از زبانهای بیگانه و به ویژه تازی به زبان فارسی راه یافته‌اند. تحقیق در این موضوع گذشته از سود مزبور، دو نظر افراطی را که مخالف واقعیت است نیز باطل می‌کند. یکی نظر گروهی فضل‌فروش که می‌گویند لغتهای بیگانه را باید به معنی وضبط آن در زبان اصلی بکار برد و در مثل کلمه‌هایی را که از باب مفاعله عربی در فارسی بکار می‌روند به فتح حرف چهارم تلفظ کرد و مناظره و مکاتبه و مانند اینها را که فارسی‌زبانان بر حسب طبیعت لهجه‌ای خود به کسر تلفظ می‌کنند به فتح ادا کرد، یا نقاط و نکات و مسانند اینها را که فارسی‌زبانان به ضم تلفظ می‌کنند به کسر خوانند، چون در اصل زبان اینگونه جمعها به کسر می‌باشد. در گذشته این گروه مزاحم اغلب در بزملهای انس میان سخن‌گوینده می‌تاختند و بر

حسب نظر خطای خود غلط می گرفتند. گروه مزبور دیرزمانی « تنقید » را غلط می دانستند و استدلال می کردند که باب « نقد » در عربی به باب تفعیل نرفته است. هر چند این اندیشه را نوشته های دانشمندان ایرانی و اندلسی و دیگر ملت های غیر عرب که در قرن های گذشته از قرن دوم تا هشتم و نهم به عربی تألیف می کردند رد می کند، چه آنان در خود زبان عربی چنین مصدرهایی بکار می بردند و گویا معتقد بودند که منظور از بردن فعل مجرد به بابهای مزید توسعه لغت است. حال اگر ما در مفهومی نو بخواهیم لغتی را به کار بریم که از ریشه ی مجرد در مثل به (باب تفعیل) نرفته باشد چه مانعی دارد ما آن را وضع کنیم و بکار بریم چنانکه در نوشته های این گروه از عربی نویسان می توان به چنین مصدرهایی دست یافت و نگارنده برخی از آنها را که ابن خلدون در مقدمه بکار برده است در دیباچه کتاب آورده ام. اما درباره ی کلمه ی « تنقید » که از نیم قرن پیش ادیبان مزبور آن را غلط می شمردند و آن قدر از مردم انتقاد می کردند تا سرانجام به جای آن کلمه ی « انتقاد » متداول شد؛ نکته ی مضحک این است که خود آنان بر خطا بوده اند زیرا « تنقید » در تداول فارسی به گفته ی مرحوم ناظم الاطبا (در ذیل کلمه ی تفریس) ممال « تنقاد » مصدر ثلاثی باب « نقد » است که فارسی زبانان در آن تصرف کرده و الف آن را مانند اعتماد ممال کرده و آنرا در قافیه با کلمه های فارسی که یای مجهول دارند به صورت تنقید و اعتماد بکار برده اند و ممال کردن الف به (ی) خود یکی از تصرف های معمول شاعران و نویسندگان گذشته بوده است که در شعر ناصر خسرو و مولوی و سعدی و دیگران کلمه های بسیاری می توان یافت همچون: کتیب و حسیب و رکیب و ادبیر که ممال: کتاب و حساب و رکاب و ادبار است و شاهد های بسیاری در مثنوی و دیگر یادگارهای شاعران هست که آوردن آنها مایه ی اطناب سخن می شود. بنابراین کلمه ی تنقید که گروه مزبور آن را محکوم کرده و از زبان ما رانده بودند یک کلمه ی فارسی تصرف شده یا بقول ناظم الاطبا یک کلمه ی مفرس است (در برابر معرب) و به هیچ رو غلط نیست. این گروه کار تعصب را به آنجا کشانیدند که برخی از پیروان آنها صفت کلمه های فارسی مختوم به های مختلفی همچون: خانه و آستانه

را به قیاس کلمه‌های مختوم به (ة) تأنیث عربی مؤنث می‌آوردند و آستانه‌ی مقدسه و تلگرافخانه‌ی مبارکه! بکار می‌بردند. اما خوشبختانه در نشر امروز فارسی آن استعمالهای زیانبخش رانده شده است.

گروه دوم کسانی هستند که می‌گویند به منظور تهذیب! زبان فارسی باید هم‌ی کلمه‌های بیگانه را از فارسی بیرون ریخت و لغت فارسی را (هرچند مرده باشد) به جای آنها بکار برد. غافل از آنکه کلمه‌های بیگانه یا عربی و ترکی که در شعر حافظ و سعدی بکار رفته فارسی هستند و در بیشتر آنها به سبب تصرفهایی که در تلفظ و معنی و ضبط آنها صورت گرفته دیگر نشانه‌ی بارزی از زبان اصلی نمی‌باشد و تهذیب يك زبان بدین معنی نیست که لغت‌های دخیل را از آن برانیم، زیرا چنین زبانی تنها ممکن است در میان قبیله‌های وحشی که با هیچ قومی ارتباط نداشتند یافت شود. بلکه تهذیب صحیح آن است که از نفوذ خصوصیت‌های صرف و نحوی و رسم خطی زبان و خط بیگانه جلوگیری کنیم و از بکار بردن کلمه‌های تنوین‌دار و لام‌دار و تشبیه که در فارسی هیچ‌کدام وجود ندارند دوری جویم و قاعده‌های خاص صرف و نحوی فارسی را از دستبرد نفوذ قاعده‌های زبان‌های بیگانه نگهداری کنیم. همچنانکه پایه گذاران زبان دری بعد از اسلام به همه این نکته‌ها توجه کامل داشتند و در شعر و نشر دوران سامانیان تا قرن ششم به ندرت برخی از خصوصیت‌های مربوط به نفوذ قاعده‌های زبان عربی از قبیل کلمه‌های الف و لام‌دار: فی الحقیقه، بالجمله، بالاخره، فوق العاده و صدها ترکیب دیگر یا جمع‌های مکسر و مصحح عربی یا تشبیه یا کلمه‌های تنوین‌دار و جز اینها در فارسی یافت می‌شود. از همان روزگار تصرف‌های بجا در کلمه‌های تازی به منظور بخشیدن رنگ فارسی به آنها در متن‌های اصیل نظم و نثر دیده می‌شود. در آن زمان تازی مفاعله از آخر مصدرهای ناقص بدینسان حذف می‌شد: مدارا (مداراة) محابا (محاباة) معارا (معاراة) مواسا (مواساة) مداوا (مداواة) و این کلمه‌ها را در قافیه با کلمه‌های مختوم به الف می‌آوردند. همزه را از آخر کلمه‌های سوداء، صفراء انبیاء حذف می‌کردند؛ ابو الفضل و همانند‌های آن را به صورت: بلفضل می‌نوشتند؛

تای آخر کلمه‌ی عربی را یا به صورت غیر ملفوظ می‌نوشتند و یا با تایی کشیده مانند فوه (قوة) حقیقة (حقیقت) ، تا(ة) گرد که در الفبای فارسی نبود به زبان ما راه نیابد. برای صرف اسمهای عربی یا به شیوه‌ای که در باره‌ی اسمهای فارسی به کار می‌بردند و به آخر آنها (یدن) ملحق می‌کردند دست می‌سازیدند: فهمیدن ، بلعیدن ، طلبیدن ، رقصیدن ، محویدن و جز اینها و یا از اسم و یک همکرد (۱) مصدر مرکب می‌ساختند: اقدام کردن ، تعریف کردن ، حرف زدن ، درس دادن و.... که گونه‌ی اخیر بیشتر متداول شده است. اسم مشدد عربی را مخفف می‌آوردند: حق ، عام ، خواص ، شك ، محك و....

از آخر برخی از اسم فاعلهای ناقص عربی (ی) را حذف میکردند: صافی= صاف ، فاشی = فاش که مثال نخست را حافظ و مولانا به هر دو صورت به کار برده‌اند (به قیاس کلمه‌های مصدر به همزه: اشتر ، اشکم ، که بی همزه هم به کار می‌روند: شتر ، شکم . همزه را از اول کلمه‌ی تازی می‌انداختند: ابلیس ، بلیس ابابیل ، بابیل (۲) باری اگر بخواهم همه‌ی گونه‌های تصرفها را بنویسم سخن به درازا می‌کشد. در یادداشتهائی که من از مثنوی در طی مدتی دراز فراهم آورده‌ام بیشتر گونه‌های تصرف فارسی زبانان با شاهد و یاد کردن صفحه و سطر یاد شده است و اینک در اینجا نمونه‌ای از یادداشتهای مزبور را به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانم:

حذف همزه از اول امیر:

هر فریقی مرا امیری را تبع بنده گشته میر خود را از طمع

(مثنوی چاپ میرزا محمود ص ۱۱ س ۲۶)

(۱) این اصطلاح را آقای دکتر خاندلری متداول کرده و مصدرهایی را که مکمل صرفی یک مصدر مرکب میباشد بدین نام خوانده‌اند مانند: کار کردن که کلمه (کردن) همکرد ترکیب مزبور است.

(۲) مولانا این دو کلمه را به کار برده است.

ساختن قید از (در) واسم عربی : در وقت ، در ساعت

پیش او در وقت و ساعت هر اسیر

جان بدادی گریبدو گفتی که میر

(همان کتاب ، همان صفحه ، س ۲۸)

ساختن صفت مرکب از مضاف و مضاف الیه : به فك اضافه (دو کلمه‌ی تازی)

هر که صاحب ذوق بود از گفت او

لذتی می‌دید و تلخی جفت او

(همان کتاب، همان صفحه، س ۱۲)

مخفف کردن مشدد :

برق اگر چه نور آید در نظر

لیك هست از خاصیت درد بصر

(همان کتاب ، همان صفحه، س ۱۵)

در مثال بالا از اسم عربی «نظر» و «در» و «آمدن» عبارت فعلی «در نظر آمدن»

ساخته شده و کلمه «لکن» عربی به صورت لیک آمده که صورت‌های دیگر آن «لیکن»

«ولیک» و «ولیکن» است .

حذف همزه از آخر اسم عربی :

جامه‌ی صد رنگ ز آن خم صفا

ساده و یکرنگ گشتی چون ضیا

(همان متن ، ص ۱۳ س ۲۶)

سیر بیرونی است فعل و قول ما

سیر باطن هست بالای سما

(ص ۱۵ س ۱۷)

ساختن صفت از (بی) و اسم تازی :

این جهان محدود و آن خود بیحد است

نقش صورت پیش آن معنی سد است (۱)

(ص ۱۴ س ۱۵)

ساختن صفت مرکب از (بد) فارسی و (اعتقاد) عربی :

چون وزیر ما کر بد اعتقاد

دین عیسی را بدل کرد (۲) از فساد

(ص ۱۵ س ۳)

ساختن حرف ربط از (بعد) و (از) و (آن) به معنی آنگاه :

چونکه دندانها بسر آرد بعد از آن

هم به خود گردد دلش جویای نان

(ص ۱۵ س ۲۸)

صفت مرکب از (خوش) و (صفات) :

ما جو شطرنجیم اندر برد و مات

بردومات ما ز تست ای خوش صفات

(ص ۱۶ س ۱۵)

ساختن اسم معنی با الحاق (ی) به آخر صفت عربی

۱- این بیت شاهد برای مخفف آوردن (حد) و (سد) نیز هست چنانکه در معنی (سد) نیز

تصرف شده و مرادف حجاب آمده است .

۲- شاهد برای مصدر مرکب از اسم عربی و همکرد

این نه جبر، این معنی جباری است
ذکر جباری برای زاری است
(ص ۱۶ س ۲۴)

صفت مرکب از اسم عربی و ماده‌ی مضارع فارسی:

پس بدان این اصل را ای اصل جو
هر که را درد است او برده است بو
(ص ۱۶ س ۲۹)

نی دو باشد تا توئی صورت پرست
پیش او یک گشت کز صورت پرست
(ص ۱۸ س ۶)

ساختن صفت مرکب به تقدیم صفت بر موصوف:

فهمهای کهنه‌ی کوتاه نظر
صد خیال بد در آرد در نظر (۱)
(ص ۷۳ س ۱۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الحاق (گر) به آخر اسم عربی:

کرده‌ای بر دیگران نوحه گری
مدتی بنشین و بر خود می‌گری
(ص ۱۱۵ س ۲۱)

صفت مرکب با تقویم مضاف الیه بر مضاف

او بیابد آنچه‌ان پیغمبری
میرآبی، زندگانی پروری (۲)
(ص ۱۱۵ س ۱۷)

۱- در نظر آوردن، شاهد است برای عبارت فعلی

۲- شاهد برای (میر) هم هست